

شیفتگان کتاب

علی رفیعی علامرودشتی

بخش ۳۱

۱۴۷. ابوالحسن نورالدین علی بن مسعود بن نفیس بن عبدالله حنبلی معروف به «ابن نفیس» موصلی حلبی (۶۳۴ - ۷۰۴ ق / ۱۲۳۷ - ۱۳۰۴ م) صوفی، محدث، صالح، زاهد و فقیه.

از زادگاه وی اطلاع دقیقی نداریم، اما گویا اصل وی از موصل است و احتمالاً

۱۴۷. ذیل تاریخ الاسلام (حوادث و وفیات ۷۰۱ - ۷۴۶ ق)، ص ۴۱ - ۴۲؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۲۹۵؛ ذیل العبر، ص ۲۶ - ۲۷؛ معجم الشیوخ ذهبی، ص ۳۸۸ - ۳۸۹؛ المعجم المختص، ص ۱۷۶ - ۱۷۷؛ تذكرة الحفاظ، ۱۵۰۰/۴؛ المقتفی، ۲/ برگه ۸۵؛ برنامج الوادی آشی، ص ۱۶۲؛ ذیل طبقات الحنابلة ابن رجب، ۲۵۳/۲، ۳۵۲؛ مرآة الجنان، ۲۳۹/۴؛ ذیل التقیید، ۲/ ۲۲۳؛ اعیان العصر، ۳/ ۵۴۵؛ الوافی بالوفیات، ۱۹۵/۲۲؛ الدرر الكامنة، ۱۲۹/۳ (۲۰۳/۳)؛ الدلیل الشافی، ۱/ ۴۸۴؛ شذرات الذهب، ۱۰/۶ (۲۰/۸)؛ عقد الجمان، ۳۷۰/۴؛ المنبع الاحمد، ص ۴۱۲؛ المختصر علی ذیل طبقات الحنابلة، ص ۹۰؛ المقصد الارشد، ص ۷۷۱؛ الدرر المنضد، ۲/ ۴۵۳؛ عشاق الکتب، ص ۸۲؛ مخطوطات الحدیث بظاہریة، البانی، ص ۳۶۴؛ معجم المؤلفین، ۲/ ۵۰۹؛ المنهل الصافی، ۸/ ۲۱۵؛ دور الکتب العربیة العامة و شبه العامة، ص ۲۵۶، ۲۵۷ - ۲۵۸.

در همانجا هم متولد شده است. او در حلب از ابوالقاسم ابن رواحه و از ابراهیم بن خلیل و دیگران حدیث شنید و قرآن را حفظ کرد. سپس عازم مصر شد و از کمال ضریر و اسماعیل بن عزون و نجیب الدین و افراد هم طبقه آنان دانش آموخت و بعد به دمشق شتافت و در آنجا از ابن عبدالدائم، کرمانی، ابن ابی الیسر، اصحاب ابن طبرزد، کندی و اصحاب ابن ملاعب، قزوینی و اصحاب ابن اللّتی و اصحاب ضیاءالدین علوم متداول را فرا گرفت و استماع حدیث کرد و تا آخر عمرش به آموختن و فراگیری دانش و استماع حدیث ادامه داد و با همه ضیق خلقی که داشت، فردی متدین، باتقوا، پاکدامن و شکیباً بر فقر و ناداری بود. ذهبی گوید: از او حدیث شنیدم و مطالب فراوانی بر من املا کرد و اضافه می‌کند که او فردی صالح بود و به امر دادن فتوا اشتغال داشت و مدام در حال فراگیری و استفاده و افاده بود و کتاب‌های مطول را بارها قرائت کرد و به حدیث عنایت فراوان و تام و تمام داشت و از اخلاقی نیکو و پسندیده برخوردار بود.

ذهبی در تذکرة الحفاظ، آنجا که از شیوخ خویش نام می‌برد، ابن نفیس را به عنوان دومین استاد خود یاد کرده و شرح حالش را آورده و می‌گوید: مدتی ملازم شیخ الامام محدث مفید الجماعة، ابوالحسن علی بن مسعود بن نفیس موصلی، بودم و از او شماری حدیث شنیدم. سپس می‌افزاید که ابن نفیس مردی متدین، فقیهی متصوف و پاکدامن بود و کتاب‌های فراوانی را که از لحاظ کثرت به وصف نمی‌آیند، قرائت کرد و مطالعه نمود.

اگر چه افراد زیادی از او دانش آموخته و حدیث شنیده و روایت کرده‌اند، اما ذهبی از شاگردان برجسته و نامدار او بود.

او در ماه صفر ۷۰۴، در بیمارستان الصغیر دمشق، دیده از جهان فرو بست و در دامنه کوه قاسیون، در برابر زاویه ابن قوام، به خاک سپرده شد.

شیفتگی وی به کتاب:

ابن نفیس به علم و کتاب و فراگیری دانش و مطالعه آثار گذشتگان و گردآوری کتاب‌ها و رساله‌های عالمان گذشته و زمان خود، بسیار علاقه‌مند و مشتاق بود، چنانکه نوشته‌اند که وی کتاب‌های فراوانی را که، به تعبیر ذهبی، به وصف و شماره نمی‌آیند، قرائت و مطالعه کرد.

وی شیفته گردآوری و به دست آوردن کتاب‌های نفیس و آثار عالمان بود و به دلیل همین شیفتگی، موفق شد کتاب‌های بسیاری از اصول و مآخذ را گردآورد. حتی نوشته‌اند که او بیشتر اوقات گرسنگی می‌کشید و از خوردن غذا امساک می‌کرد تا از بودجه آن کتابی خریداری کند. در جریان واقعه هجوم مغولان، بسیاری از آن کتاب‌های نفیس که وی با تحمل گرسنگی گردآورده بود، از میان رفت و آن کتاب‌هایی را که از تطاول و چپاول مغولان در امان باقی مانده بود، در سال ۶۶۷ قمری، وقف عامه مسلمانان کرد و خود را ناظر بر آن قرار داد و پس از خودش امر نظارت را برای محدثان دمشق قرار داد. برخی نوشته‌اند که وی کتاب‌هایش را وقف کتابخانه مدرسه دارالحدیث ضیائیه کرده بود.

بعضی از کتاب‌ها و آثاری که وی وقف کرده بود، بعدها به کتابخانه ظاهریه دمشق و در این اواخر هم به مکتبه الاسد منتقل شد. یوسف العس در فهرست نسخه‌های خطی آن کتابخانه، بعضی از آنها را نام برده است.

ابن نفیس خود آثاری تألیف کرده که از آن میان می‌توان به دو اثر او اشاره کرد که عبارتند از: *یوم الترویة و المشایخ الذین اجازوا لاحمد بن عبدالدائم بن نعمة المقدس*.

۱۴۸. شمس‌الدین عبدالکافی بن عبدالمجید تبریزی عییدی (متوفی ۷۰۷ ق/ ۱۳۰۷-)

۱۴۸. ذیل تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۷۰۱ - ۷۴۶ ق)، ص ۶۰، ۷۴؛ طبقات الفقهاء الشافعیین عبادی، ص ۱۸۴؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۲۹۶؛ ذیل العبر، ص ۳۹ - ۴۰؛ مرآة الجنان، ۲۴۳/۴؛ شذرات الذهب، ۱۵/۶؛ حیب السیر، ۱۹۱/۳؛ فهرس التواریخ، ص ۱۶۶؛ اثر آفرینان، ۱۶۵/۴؛

۱۳۰۸ م) عالم فاضل، شیخ شافعیان و از عالمان بزرگ ریاضی در دوره غازان‌خان. از تاریخ تولد وی اطلاعی در دست نیست و از زندگانی او نیز آگاهی چندانی نداریم. در منابع و مآخذ هر چه جستجو کردم کمتر مطلبی درباره اش یافتیم و فقط نوشته‌اند که او از بزرگان شافعیان و از شخصیت‌های علمی برجسته تبریز و پدر علامه نصیرالدین عبیدالله مفتی تبریز، بوده و شاگردانی در آن شهر داشته است. درباره اش گفته‌اند که: «شمس‌الدین عبیدی در سلک اعظم علما انتظام داشت و همواره نقش افاده و تألیف بر صحایف روزگار می‌نگاشت».

شیفتگی وی به کتاب:

عبیدی نه فقط شیفته کتاب بود که خود نویسنده بود و آثاری پدید آورد. خواندمیر برخی از آثار او را نام برده و نوشته است: «از مؤلفاتش، متن اقلیدس و رساله حساب مشهور است و نکات و دقایق آن کتب بر الواح خواطر افاضل مسطور است». او در اثر شیفتگی به کتاب‌ها و آثار گذشتگان، کتاب‌های فراوانی از اطراف و اکناف گرد آورده بود و چنانکه ذهبی و دیگران نوشته‌اند وی کتاب‌های نفیسی را از خود به یادگار گذاشت.

۱۴۹. ابو عبدالله، صفی‌الدین، محمد بن عبدالرحیم بن محمد هندی ارموی (۶۴۴ -

لغت‌نامه دهخدا (ذیل شمس‌الدین).

۱۴۹. المقتفی برزالی، ۲/ برگه ۲۳۴؛ نه‌ایة الارب، ۳۲/ ۲۳۰؛ ذیل العبر، ص ۸۳ - ۸۴؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۳۰۱؛ معجم الشیوخ ذهبی، ص ۵۱۷؛ دول الاسلام، ۲۲۱/۲؛ ذیل تاریخ الاسلام (حوادث و وفیات ۷۰۱ - ۷۴۶ ق)، ص ۱۳۷ - ۱۳۸؛ طبقات الشافعیة الکبری، ۲۴۰/۵؛ طبقات الشافعیة الوسطی، نسخه عکسی دائرة المعارف بزرگ اسلامی، برگه ۷۹ ب؛ مرآة الجنان، ۲۷۲/۴؛ نثر الجمان، ۲/ برگه ۱۱۱؛ البدایة و النهایة، ۷۴/۱۴ - ۷۵؛ درة الاسلاک، ۱/ برگه ۲۰۳؛ تذکره النبیة، ۷۲/۲ - ۷۳؛ نزهة الخواطر، ۱۳۸/۲؛ طبقات الشافعیة ابن قاضی شهبه، ۸۲/۳ - ۸۳؛ الوافی بالوفیات، ۲۳۹/۳؛ اعیان العصر، ۵۰۱/۴ - ۵۰۵؛ طبقات الشافعیة اسنوی، ۴۸۳/۱؛ السلوک مقریزی، ۱۵۸/۱/۲؛ البدر الطالع، ۱۸۷/۲؛ مفتاح السعادة، ۲۱۸/۲؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ۴۸۷؛ هدیه العارفین،

۷۱۵ ق/ ۱۲۴۶ - ۱۳۱۵ م) فقیه، اصولی و متکلم اشعری شافعی. وی در شب جمعه ۱۳ ربیع الآخر ۶۴۴، در هند دیده به جهان گشود و در همانجا نیز پرورش یافت و ایام کودکی و نوجوانی و جوانی را سپری کرد. وی نزد جد مادری خود که عالمی فاضل بود، دانش آموخت و در ماه رجب ۶۶۷، از دهلی و هند خارج و عازم حجاز شد تا مراسم حج به جای آورد. چون وارد حجاز شد، مدت سه ماه مجاور گردید و از آنجا رهسپار یمن شد. پادشاه یمن، ملک مظفر، مقدم وی را گرامی داشت و مبلغ چهار صد دینار به او بخشید. برزالی نوشته است که او ابتدا به یمن رفت و پس از آن عازم حجاز شده و بعد از سه ماه از طریق دریا در سال ۶۷۰ قمری راهی مصر گردید و مدت چهار سال در آن دیار باقی ماند و سپس از راه انطالیه یا انطاکیه، به روم شتافت و حدود یازده سال در آنجا ماندگار شد؛ پنج سال را در قونیه و پنج سال را در سیواس و یک سال را در قیساریه. در قونیه و سیواس به تدریس هم پرداخت. او در مصر از ابن سبعین عبدالحق بن ابراهیم اشبیلی دانش آموخت و مدت‌ها همنشین او بود. در سیواس از قاضی سراج الدین ارموی علوم عقلی آموخت و در سال ۶۸۵ قمری رهسپار دمشق شد و در آن دیار از کسانی چون ابن بخاری حدیث شنید و از ابن وکیل، ابن فخر مصری، ابن مرصل و جمعی دیگر از عالمان آنجا اصول و معقولات را فرا گرفت و خود نیز در مدارس دولعیه، رواحیه، اتابکیه واقع در صالحیه و در ظاهریه، به تدریس و پرورش طالبان علم پرداخت.

۱۴۳/۲؛ الدارس فی تاریخ المدارس، ۱۳۰/۱ - ۱۳۱؛ کشف الظنون، ۸۷۳/۱، ۹۵۳ و ۱۲۱۷/۲، ۱۹۹۱؛ شذرات الذهب، ۳۷/۶؛ دیوان الاسلام، ۲۰۱/۳؛ تاریخ الادب العربی بروکلمان، ۱۱۶/۲ و ذیل آن ۱۴۲/۲؛ الاعلام، ۷۲/۷؛ معجم المؤلفین، ۱۶۰/۱۰ (۴۰۶/۳)؛ القلائد الجوهریه، ۱۰۴/۱؛ الدرر الکامنه، ۱۴/۴ - ۱۵؛ التاج المکمل، ص ۳۰۲ - ۳۰۳؛ فهرست الخدیویه، ۲۵۵/۲؛ دور الکتب العربیه العامه و شبه العامه، ص ۲۴۳؛ فهرست المخطوطات المصوره، سید، ۲۵۳/۱.

ارموی در دمشق با ابن تیمیه مناظره کرده است. وی در دمشق به تصنیف و دادن فتوا پرداخت و مدتی متولی مشیخة الشیوخ در دمشق شد. ذهبی درباره او نوشته است که وی ربع قرآن را از حفظ داشت و فردی متدین و متعبد بود و اورادی خاص داشت و در مذهب سلف حسن الاعتقاد بود. نوشته‌اند که در شب‌های ماه رمضان، هر شب ده فقیر و مسکین نزد او افطار می‌کردند. او سرانجام در ۲۹ صفر ۷۱۵ در همان شهر دیده از جهان فرو بست و در همانجا هم به خاک سپرده شد.

شیفتگی او به کتاب:

صفی الدین شیفته علم و کتاب بود و چنانکه اشاره کردیم، از دانشمندان بسیاری در شهرهای مختلف، از هند گرفته تا حجاز و مصر و یمن و روم و ...، استفاده کرد و آثارشان را مورد مطالعه قرار داد و گردآورد و به همراه خویش به دمشق برد. وی در دمشق تألیفاتی از خود به یادگار گذاشت که از آن میان می‌توان به الفائق فی اصول الدین اشاره کرد.

او که در طول این مسافرت‌ها و زمانی که در دمشق بود کتاب‌های فراوانی را گرد آورده بود و به آنها عشق می‌ورزید، بالاخره، در پایان عمرش، آنها را وقف دارالحدیث اشرفیه کرد و در هنگام مرگ فقط مسئولیت مدرسه ظاهریه را به عهده داشت و در همان مدرسه هم چشم از جهان فرو بست. پس از او، ابن زملکانی متولی مدرسه ظاهریه و ابن صعری متولی مدرسه اتابکیه شدند.

۱۵۰. نجم الدین ابن ابی العباس سلیمان بن عبدالقوی بن عبدالکریم بن سعید بن

۱۵۰. ذیل العبر ذهبی، ص ۸۸؛ ذیل تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۷۰۱-۷۴۶ق)، ص ۱۵۳-۱۵۴؛ المقتفی، ۲/ برگه ۲۳۵؛ ذیل طبقات الحنابلة، ۳۶۶/۲؛ المختصر فی اخبار البشر، ۹۳؛ المنبع الاحمد، ص ۴۱۷؛ الدرر الكامنة، ۱۵۴/۲ (۲۴۹/۲ - ۲۵۲)؛ المقصد الارشد، شماره ۴۵۱؛ الدرر المنضد، ۲/ ۴۶۴؛ اعیان العصر، ۲/ ۴۴۵ - ۴۴۷؛ بغیة الوعاة، ۱/ ۵۹۹؛ مرآة الجنان، ۴/ ۲۵۵؛ الانس

صفی طوفی صرصری بغدادی عراقی (۶۵۷ - ۷۱۶ ق / ۱۲۵۹ - ۱۳۱۶ م) فقیه، محدث، شاعر، ادیب فاضل و آگاه به نحو و لغت و تاریخ، حنبلی مذهب و به قولی، شیعی.

وی در قریه طوفی از توابع صرصر نزدیک بغداد، دیده به جهان گشود و در همانجا پرورش یافت و مقدمات علوم را فرا گرفت و در صرصر از زین الدین علی بن محمد صرصری دانش آموخت و نزد کسانی مانند تقی الدین زیرراتی کتاب المحرر و محمد بن حسین موصلی ادبیات عرب را فرا گرفت. وی سپس عازم بغداد شد و در آنجا هم از عالمان و شیوخ آن دیار، از جمله اسماعیل بن طبّال، بهره گرفت و سپس عازم دمشق شد و در شام از تقی الدین سلیمان و هم قطاران وی استفاده کرد و حدیث شنید و از رشید الدین بن ابی القاسم و غیر او اجازه دریافت کرد. وی سپس رهسپار مصر گردید و مدتی در آنجا ماندگار و مشغول به تحصیل و فراگیری علوم و فنون شد و به تألیف و تصنیف پرداخت. وی از حافظه‌ای بسیار قوی نیز برخوردار بود.

وی در مصر در جلسات درس سعدالدین حارثی شرکت می‌کرد و سعدالدین او را بسیار مورد تکریم و تجلیل قرار می‌داد، چنانکه وی را به تدریس در بسیاری از مدارس حنابله گماشته بود.

روزی وی در جلسه درس به استاد خود سعدالدین ایراد گرفت و پسر سعدالدین، شمس الدین عبدالرحمن، علیه وی برخاست و امر او را به بدرالدین

الجلیل، ۵۹۳/۲ - ۵۹۵؛ دیوان الاسلام، ۲۴۱/۳ - ۲۴۲؛ شذرات الذهب، ۳۹/۹؛ کشف الظنون، ۵۹/۱، ۷۱، ۱۴۳، ۱۷۴، ۲۱۹، ۲۴۸، ۲۵۱، ۳۶۳، ۵۵۹، ۷۵۶، ۸۲۷، ۸۳۷، ۸۷۸، ۹۱۹، ۹۳۰ و ۱۰۳۹/۲، ۱۱۵۳، ۱۲۲۹، ۱۳۴۲، ۱۳۵۹، ۱۶۱۶، ۱۶۲۶، ۱۷۳۷، ۱۷۹۰، ۱۸۹۷، ۱۸۹۸؛ روضات الجنات، ۸۹/۴ - ۹۰؛ اعیان الشیعة، ۳۰۱/۷؛ هدیه العارفین، ۴۰۰/۱؛ ایضاح المکنون، ۸۳/۱ - ۸۴ و ۶۷/۲، ۹۶، ۶۸۸؛ بروکلیمان، ۱۰۸/۲ - ۱۰۹، الاعلام زرکلی، ۲۷/۳؛ فهرس المخطوطات المصورة بدار الکتب المصریة، فؤاد سید، ۱۱۶/۱؛ معجم المؤلفین، ۲۶۶/۴ (۷۹۱/۱)؛ الذریعة، ۲۴۰/۱۵.

بن حبال قاضی سپرد و علیه وی شهادت دادند که وی رافضی است و به خط وی مطلب یا اشعاری در هجو شیخین بیرون آوردند. بنابراین، قاضی حکم به تعزیر و تازیانه داد و وی را به قوص تبعید کردند. وی در آنجا نزد بعضی از نصاری رفت و کتابی تصنیف کرد که گویا مورد انکار قرار گرفت. اما پس از آن، امر و کارش استوار شد و به قرائت حدیث و تصنیف روی آورد و گفته شده که دستی در حدیث نداشته و خبط و خطا در کلامش وجود داشته است.

ابن مکتوم در شرح حال وی گفته است: «وی به نزد ما آمد در حالی که در زی فقرا بود و سپس نزد حنابله از احترام فراوانی برخوردار شد و حارثی به خاطر حرف‌هایی که در مورد عائشه از وی شنیده بود، وی را تعزیر کرد و زندانی نمود و از اشتغالاتش در مدارس حنابله برکنار کرد. سپس او را آزاد ساخت و خود او به قوص رفت و مدتی در آنجا اقامت نمود. بعد، در سال ۷۱۴ قمری به حج مشرف شد و مجاور گردید و حج به جا آورد و در سال ۷۱۵ به شام رفت و بار دیگر در اواخر عمرش در مدینه منوره مجاور شد و مصاحب سکاکی، شیخ رافضیان، گردید و در آنجا بود که اشعاری در سب و لعن ابوبکر گفت. این نکته را گویا مطری، حافظ مدینه و مورخ آن دیار، گفته، چون با طوفی مصاحبت داشته است».

برخی نوشته‌اند که وی به شام تبعید شد، اما چون طوفی مردم شام را هجو کرده بود، وارد شام نشد و به دمیاط رفت و مدتی در آن شهر ماندگار شد و بعد به شهر صعید رفت.

او در مذمت مردم دمشق اشعار بسیاری سروده که از جمله آنها شعری است که مطلع آن چنین است:

قوم اذا دخل الغریب بارضهم أضحی یفکر فی بلاد مقام

و مصراع اول قصیده دیگر وی چنین است:

جد للمشوق ولو بطیف کلام.^۱

مذهب طوفی: ذهبی او را حنبلی مذهب دانسته و نوشته است که وی فردی متدین و قانع بود که از آرامش و متانت برخوردار بود، اما متهم به رفض و رافضی بودن شد، ولی در آخر عمرش از رفض و هجو صحابه توبه کرد. در منابع دیگر آمده که علت نفی بلد شدن و تعزیر و تازیانه خوردنش در مصر، هجو صحابه و مذمت عائشه و رافضی بودن او بوده است. او در جایی دیگر نوشته که از رفض توبه کرده است، اما این شعر را به او نسبت داده‌اند:

حنبلسی، رافضی، ظاهری اشعری انها احدی الکبیر^۲

بنا به گفته ابن رجب، وی شیعی منحرف از سنت بود و کتابی با عنوان العذاب الواصب علی ارواح النواصب تألیف کرد و از دسیسه‌های پنهان او در شرح اربعین این است که نوشته: «اسباب خلاف و اختلاف میان علما، تعارض روایات و نصوص است و بعضی از مردم گمان می‌کنند که دلیل این تعارض عمر بن خطاب است. زیرا صحابه از او اجازه گرفتند که سنت را تدوین کنند و عمر آنها را از این کار منع کرد، با اینکه می‌داند که پیامبر(ص) فرموده: «قیدوا العلم بالکتاب، و اگر عمر اجازه داده بود که هر یک از اصحاب آنچه را از پیامبر(ص) شنیده بودند می‌نوشتند، سنت پیامبر(ص) منظم و منضبط می‌شد و میان آخرین نفر امت پیامبر(ص) با آن حضرت جز یک صحابی که به تدوین آن حدیث پرداخته واسطه‌ای دیگر نبود و این دواوین تدوین شده متواتر بود، چنانکه صحیح بخاری و صحیح مسلم متواتر است». ابن رجب گوید: این مرد دروغ می‌گوید، زیرا بیشترین فایده تدوین سنت صحت و تواتر است که این مطلب نزد اهل معرفت و آشنا به حدیث و طرق آن، احادیث هم صحیح است و هم متواتر. و آن که

۱. الدرر الكامنة، ۲/۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲.

۲. ذیل تاریخ الاسلام، ص ۱۵۴.

خداوند او را نایبنا کرده و چشم بصیرتش را بسته، این مطلب را نمی‌داند و بعد می‌افزاید که اختلاف به خاطر عدم تواتر پیش نیامده، بلکه به دلیل تفاوت فهم معانی احادیث است که این اختلافات پدید آمده است.

دلیل دیگر ابن رجب مبنی بر اینکه طوفی شیعی مذهب و رافضی است، مصاحبت او در مدینه منوره با سکاکنی، شیخ رافضیان در مدینه، و اشعار وی در سب ابوبکر است.^۱

خوانساری، صاحب روضات الجنات، گوید: شرح حال وی را در منابع تراجم شیعی و معاجم امامیه نیافتم که دلالت کند بر اینکه او یکی از رجال شیعه است، تا چه رسد به اینکه یکی از فقها و مجتهدان شیعه باشد و اگر آنچه صفدی و دیگران در حق وی گفته‌اند، صحیح بود، حال وی از اهل حق مخفی نمی‌بود و اضافه بر این باید گفت: اینکه سیوطی و دیگران نوشته‌اند او حنبلی مذهب بوده، که بعیدترین مذهب به طریقه امامیه است، خود نشانه این است که او از شیعه دور است.^۲

طوفی در ماه رجب ۷۱۶، در سن کهولت، در شهر الخلیل در فلسطین دیده از جهان فرو بست، اما برخی نوشته‌اند که او در سال ۷۱۰ یا ۷۱۱ قمری در گذشته است. و در بعضی منابع هم سال تولد وی را ۶۷۰ و اندی نوشته‌اند.^۳

شیفتگی وی به کتاب:

بیشتر منابع نوشته‌اند که او علاقه بسیاری به کتاب و مطالعه داشت و کثیرالمطالعه بوده است. ابن حجر نوشته است که او بیشتر کتاب‌هایی را که در کتابخانه‌های قوص وجود داشت مطالعه کرده بود و گفته‌اند که در قوص کتابخانه

۱. ذیل طبقات الحنابلہ، ۳۶۶/۲.

۲. روضات الجنات، ۸۹/۴ - ۹۰.

۳. ذیل تاریخ الاسلام، ص ۱۵۴؛ انس الجلیل، ص ۵۹۳؛ شذرات الذهب، ۳۹/۹؛ ذیل طبقات الحنابلہ، ۳۶۶/۲.

خاصی از تألیفات و آثار تصنیفی او وجود داشته است.^۱ وی به دلیل شیفتگی بسیار به کتاب و مطالعه، کتاب‌های فراوانی را گردآورده بود و به مطالعه آنها می‌پرداخت و غیر از آن، چنانکه اشاره شد، کتاب‌های فراوانی را در کتابخانه‌های قوص و دیگر شهرهایی که رفته بود، مطالعه کرده بود. وی که از قدرت حافظه فراوانی برخوردار بود، از راه مطالعه کتاب‌های مختلف، مطالب گوناگونی را حفظ می‌کرد و در تألیف و تصنیف آثار خویش از آنها استفاده می‌کرد. وی آثار فراوانی تألیف یا تصنیف کرده که ابن حجر به یکی از آنها به نام العذاب الواصب علی ارواح النواصب^۲ اشاره کرده است و آقابزرگ تهرانی نیز از آن یاد نموده است.^۳ و ذهبی از دیگر آثار او به این شرح نام برده است: شرح الروضة موفق الدین در اصول الفقه در سه جلد و شرح المقامات که آن را در روزهایی که پایش شکسته بود، شرح کرده است، در حالی که هیچ کتابی نزدش نبوده و فقط از قدرت حافظه خود استفاده کرده است.

صاحب روضات الجنات، برخی آثار وی را به این شرح آورده است: مختصر الروضة فی الاصول و شرحها؛ مختصر سنن الترمذی؛ الاکسیر فی قواعد التفسیر؛ شرح الاربعین النوویه؛ شرح التبریزی فی مذهب الشافعی؛ ازالة الافکار فی مسأله کاد؛ بغیة الشامل فی امهات المسائل فی اصول الدین؛ مختصر الحاصل فی اصول الفقه.^۴

ابن غزی تعداد ۳۵ اثر او را نام برده که غیر از آنچه تاکنون یاد شد، بقیه عبارتند از: الاشارات الالهية و المباحث الاصولية فی التفسیر؛ الانتصارات الاسلامية فی دفع شبه النصرانية؛ الباهر فی احکام الباطن و الظاهر؛ ایضاح البیان عن معنی ام القرآن؛ بغیة الواصل

۱. الدرر الكامنه، ۲/۲۵۰، ۲۵۲.

۲. همان، ۲/۲۵۱.

۳. الذریعة، ۱۵/۲۴۰.

۴. روضات الجنات، ۴/۸۹ - ۹۰.

الى معرفة الفواصل؛ تحفة اهل الادب فى معرفة لسان العرب؛ حلال العقد فى بيان احكام المعتقد؛ در العقول؛ دفع التعارض عما يوهم التناقض فى الكتاب و السنة؛ الذريعة الى معرفة الشريعة؛ الرحيق السلسل فى الادب المسلسل؛ در القول الضبيح فى التحسين و التبحيح؛ الرسالة العلوية فى معرفة العربية؛ رياض النوادر فى الاشباه و النواظر، صقعة الادبية فى الرد على منكر العربية؛ عقله المجتاز فى الحقيقة و المجاز؛ فواصل الآيات؛ قبس الاقتداء؛ القواعد الصغرى فى الفروع؛ القواعد الكبرى؛ معراج الوصول الى علم الاصول؛ موائد الحيس فى شعر اصري القيس؛ النور الوهاج فى الاسراء و المعراج. تعداد آثار و تنوع موضوعات أنها حاكى از اطلاعات گسترده مؤلف در علوم و فنون مختلف است که خود دليل بر مطالعات وسيع وى مى باشد و همگى نشان از شيفتگى او نسبت به کتاب دارد.

۱۵۱. ابوالفضل خواجه رشيدالدين فضل الله ابى الخير عمادالدوله بن موفق

۱۵۱. تالى وفيات الاعيان، ص ۱۸۳ - ۱۸۴؛ نهاية الارب، ۲۹۲/۳۲ - ۲۹۹؛ دول الاسلام، ۲/۲۲۵؛ ذيل تاريخ الاسلام (حوادث و وفيات ۷۰۱ - ۷۴۶ ق)، ص ۱۴۸ - ۱۴۹؛ تاريخ ابن الوردى، ۲/۲۶۸؛ البداية و النهاية، ۸۷/۱۴؛ نثرالجمان، ۲/۱۲۲ ب؛ درة الاسلاك، ۱/برگه ۲۱۶؛ تذكرة النبيه، ۲/۹۷ - ۹۸؛ السلوك، ۱۸۹/۱/۲؛ اعيان العصر، ۲/۴۱ - ۶۴؛ الوافى بالوفيات، ۲/۷۸؛ مطرح الانظار، ۱/۳۷؛ الدرر الكامنة، ۳/۳۱۶ - ۳۱۴؛ حبيب السير، ۳/۱۹۲ - ۱۹۹ - ۲۰۱؛ نسائم الاسحار من لطائف الاخبار، ص ۱۱۳ - ۱۱۴؛ جامع مفيدى، ص ۱۴۴؛ مجموعة مكاتبات رشيدى، لاهور، ۱۹۴۵ م؛ مجموعه اى تحت عنوان رشيدالدين فضل الله همدانى وزير طبيب و مورخ ايرانى، چاپ ۱۳۴۸ ش؛ آثارالوزراء عقيلى، ص ۲۸۴ به بعد؛ دستور الوزراء، ص ۳۱۵ - ۳۲۱؛ تاريخ گزيده، ص ۶۰۴ به بعد؛ درة الاخبار و لمعة الانوار، ص ۱۱۰؛ مجالس المؤمنين، ۲/۳۵۴ - ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۶۵؛ شذرات الذهب، ۶/۴۴ (۸۱/۸)؛ كشف الظنون، ۱/۴۶۷؛ ايضاح المكنون، ۲/۵۲۳؛ التعريف بالمورخين، عزاوى، ص ۱۳۸ - ۱۵۷؛ معجم الاطباء، ص ۳۳۹؛ اعيان الشيعة، ۸/۴۰۱؛ قاموس الاعلام، ۱/۵۹۴ و ۲/۲۲۸؛ بروكلمان، ذيل ۲/۲۷۳؛ فهرس المخطوطات المصورة، لطفى عبدالديع، ۲/۵۸، ۵۹، ۱۰۴؛ وقايع السنين و الاعوام، ص ۳۷۹؛ ترجمه تقويم التواريخ، ص ۱۳۹؛ تاريخ نظم و نثر در ايران، ۱/۱۴۲ - ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۲ و ۲/۷۳۱، ۷۳۴، ۷۴۹، ۸۳۸ و موارد ديگر؛ الذريعة، ۳/۲۶۹، ۲۵۰ و ۶/۱۱ و ۱۳/۳۱۸ و ۲۰/۸۴

الدوله علی (یا عالی) همدانی (۶۴۶ - ۷۱۸ ق / ۱۲۴۸ - ۱۳۱۸ م)

رشیدالدین در سال ۶۴۶ و به قولی در سال ۶۴۵ یا ۶۴۸ قمری در همدان پا به عرصه هستی نهاد و در همانجا هم پرورش یافت. جدش موفق الدوله از معاصران خواجه نصیرالدین طوسی است که با وی در قلاع اسماعیلیه، بسر می‌برد و پس از تسلیم شدن قلاع یاد شده در سال ۶۵۴ قمری، به خدمت مغول پیوست و از آن هنگام به بعد او و خاندانش شهرت یافتند و این اشتهار تا پایان عهد غیاث الدین محمد وزیر (یعنی تا سال ۷۳۶ قمری) امتداد داشت. بزرگان این خاندان، در تمام دوره مغولان، در دستگاه‌های مغولان بوده و در قسمتی از آن دوره، صاحب قدرت و تصرف تام و تمام در امور کشوری بوده‌اند و به همین دلیل خدمات بسیار مهمی، به ویژه به دانش و ادب و فرهنگ و احیای آثار و ایجاد امور خیریه کرده‌اند.

پدر رشیدالدین، عماد الدوله ابوالخیر، پزشک بود و رشیدالدین، جوانی را در تحصیل فنون مختلف و بویژه علم طب گذرانیده و در زمان ایلخانی اباخان به عنوان پزشک وارد دستگاه ایلخانی گردید و به تدریج در امور اداری و دیوانی نفوذ و دخالت پیدا کرد. در سال ۶۹۷ قمری، پس از عزل و کشته شدن صدر الدین احمد زنجانی، معروف به صدر جهان، به اتهام تصرف در اموال، سعدالدین محمد مستوفی ساوجی، به حکم غازان خان، صاحب دیوانی و رشیدالدین فضل‌الله به نیابت او تعیین شدند و مقرر گردید که با کمک همدیگر ممالک ایلخانی را اداره کنند. این دو تن، تا پایان سلطنت غازان خان در سال ۷۰۳ قمری، همچنان با یکدیگر امور کشور را اداره می‌کردند و هشت سال پس از

آغاز سلطنت اولجایتو خدابنده نیز، وضع به همین منوال بود تا در سال ۷۱۱ قمری، سعدالدین ساوجی کشته شد و جای او به تاج‌الدین علیشاه داده شد و قرار بر این نهادند که امور معاملات دیوانی بر عهده تاج‌الدین و امور مشورتی و تدبیر ملک با رشیدالدین فضل‌الله باشد و تاج‌الدین اوامر خواجه رشیدالدین را اطاعت کند. بدین ترتیب، از این تاریخ است که رشیدالدین، در وزارت و صاحب‌دیوانی مرتبه اول را می‌یابد. و از آن پس، خواجه رشیدالدین به احیای آثار سابق و انشای قوانین تازه و تعیین حکام می‌پردازد و تا آغاز دوره ابوسعید بهادر نیز در این مقام باقی می‌ماند.

رشیدالدین فضل‌الله از جمله بزرگترین رجال تاریخ ایران است. وی را می‌توان احیا کننده آثار پیشینیان و بانی آثار جدید و مؤلفی نامور و کم‌نظیر و دانشمندی بزرگوار و گرانقدر و نویسنده‌ای توانا و فاضل دانست که نه تنها وزیری مدبر بود، بلکه درگاهش پناهگاه و ملجأ اهل علم و هنر هم به شمار می‌رفت و در نواحی مختلف ایران و مملکت ایلخانی، مدارس و مساجد و دارالسیاده‌ها و کتابخانه‌ها و موقوفات بسیاری احداث کرد و نام نیکی از خود به یادگار گذاشت.

وی، بالاخره در جمادی الاول ۷۱۸، بر اثر تحریکات و بدگویی‌ها و سعایت‌های تاج‌الدین علیشاه و مخالفت برخی از امیران مغول، در سن هفتاد و سه سالگی به دستور سلطان ابوسعید، پسر خدابنده، نهمین پادشاه ایلخانی، کشته شد و ثروت و دارایی و املاک او مصادره شد.

شیفتگی وی به کتاب:

خواجه رشیدالدین فضل‌الله همچون بعضی از اهل علم و سیاست، شیفته کتاب و علم و فرهنگ بود و قسمت مهمی از عمر گرانبهای خویش را در جمع و تدوین و تألیف و تصنیف کتاب‌ها و رساله‌های مختلف صرف کرد و از این راه آثار متعددی فراهم آورد که همگی آنها، به نسخه‌های مختلف از مجموعه‌های

رسایل و کتب و یا رساله‌های منفرد، در موقوفات خودش به نام «ربیع رشیدی» گرد آمده بود و نسخه‌هایی از آنها در ممالک پراکنده بود. در اینجا لازم است نکاتی را در مورد «ربیع رشیدی» که از جمله مستحدثات وی مجموعه‌ای از مؤسسات خیریه بود بیان کنیم:

ربیع رشیدی محله‌ای بود در کناره شهر تبریز، شامل مؤسسات مختلف و گوناگونی مانند مسجد و مدرسه، خانقاه، دارالشفاء، دارالسیاده، کتابخانه، بیمارستان، بناهای خیریه و گنبد و بارگاهی جهت خواجه رشیدالدین که پس از فوت در آنجا به خاک سپرده شد. در این محله، با صرف مخارجی هنگفت، رودخانه سرارود را از میان سنگ‌ها عبور داده و به آنجا آورده بودند.

خواجه با اینکه به تنظیم امور دیوانی چنان مملکت عریض و طویلی مشغول بود، با این حال، همیشه مشغول تحقیق و تألیف بود و در بیشتر اوقات، خود را وقف نوشتن کتاب معروف جامع التواریخ نموده بود، به شکلی که از اول صبح بعد از ادای فریضة صبحگاهی تا طلوع آفتاب به نگارش این تاریخ مشغول بود. میزان زحمات و عشق وافر او به امور خیریه و کارهای نیک و شیفتگی وی به کتاب از دو نامه‌ای که اشاره می‌شود، مشخص است:

۱. در نامه‌ای که در جواب صدرالدین محمد ترکه نوشته است از ربیع رشیدی و کتابخانه آن مجموعه سخن می‌گوید. در این نامه آمده است که حدود شصت هزار مجلد کتاب علمی و تاریخی و دیوان شعر در این کتابخانه گردآورده شده و هزار نسخه قرآن هم در این کتابخانه یافت می‌شود که به خط خوشنویسان آن روزگار و خوشنویسان پیش از آن است که تنها ده نسخه به خط یاقوت مستعصمی، و ده نسخه به خط ابن مقله، بیست نسخه به خط احمد سهروردی و بقیه‌اش به خط خطاطان و خوشنویسان آن روزگار کتابت شده است. و این نشان می‌دهد که خواجه تا چه حد شیفته کتاب بوده و از اطراف و اکناف، همت به

گردآوری و تهیه کتاب‌ها و نسخه‌های مختلف از قرآن مجید کرده است.

۲. در نامه‌ای دیگر که خواجه به فرزند خود، سعدالدین که در آن روزگار حاکم قنصرین بود، نوشته، از اختتام و پایان کار ربع رشیدی خبر داده و نوشته است که در این محله و مجموعه موقوفی که ساخته و بنا نهاده: ۲۴ کاروانسرا، ۱۵۰۰ دکان، ۳۰۰۰۰ خانه، یک کتابخانه مجهز و مشتمل بر شصت هزار مجلد کتاب و قرآن، به علاوه باغ‌ها، حمام‌ها، انبارها، آسیاها و مغازه‌ها و کارگاه‌های کاغذسازی و ضرابخانه وجود دارد و کارگران و صنعتگران را از هر شهر و دیار و مملکت که امکان داشته، طلبیده و در آنجا گرد آورده و اضافه بر آن، قاریان قرآن، مؤذنان، حکیمان، حکما و دانشمندان را از اطراف و اکناف دعوت کرده و آنها را در «کوچه علمای مسکن داده و تعداد شش هزار نفر طلبه و پنجاه نفر پزشک هندی، چینی، مصری و شامی که هر یک از آنها ملتزم و مکلف به ده نفر شاگرد بودند، در این محله و مجموعه دور هم فراهم آورده است.

این گروه از علما و اهل تصوف و اطبا و حکما و طلاب در این مجموعه مشغول به کار و تعلیم و تعلم بودند. در ربع رشیدی شماری مستنسخ و نسخ و وراق گرد آمده بود که آثار متعدد خواجه را استنساخ کرده و نگهداری می‌کردند و علاوه بر آن آنچه را که تألیف کرده بود از فارسی به عربی و از عربی به فارسی ترجمه کرده و در چند نسخه استنساخ می‌نمودند و از آنها نسخه‌هایی به بلاد مختلف می‌فرستادند.

محله ربع رشیدی و قلعه رشیدی تبریز که در شمال شرقی شهر قرار داشت در دامنه کوه سرخاب، واقع شده و به «عینعلی» معروف و به «ربع رشیدی» موصوف بود و در زبان اهالی تبریز به «رشیدیه» معروف و موسوم شده بود و در بنیان آن مجموعه و محله، سرمایه هنگفتی خرج شده و موقوفات بسیاری بر آن وقف و تخصیص یافته بود.

ربع رشیدی پس از قتل خواجه، توسط حکومت و مخالفان خواجه با همه اموال و اسباب و اماکن و کتاب‌های موجود در آن و آثار خود خواجه مصادره و غصب شد و بعدها ویران گردید و به قولی، کتاب‌های خود خواجه و برخی آثار دیگر علما که در آن گرد آمده بود، در آتش سوختند و از آن کتابها و موقوفات، دیگر اثری نمانده است. البته، خواجه، جز در تبریز، در دیگر شهرها و اماکن هم مدارس و کتابخانه‌ها و مساجدی بنا نهاد که از آن میان می‌توان به مدرسه رشیدی یزد اشاره کرد.

خلاصه آنکه خواجه در ترویج علم و بزرگداشت عالمان و تأسیس مدارس سیار و تعظیم سادات و مشاهد ائمه اطهار، مساعی جمیله‌ای نمود و گام‌های بلندی برداشت.

علامه حلی در رساله فی جواب سؤالین که به دو سؤال خواجه رشیدالدین پاسخ گفته از وی به بزرگی یاد کرده و با تعبیراتی زیبا و متقن او را ستوده که خود دلیل بر شیعه بودن خواجه است.

به هر حال، همه این امور خیریه نشانگر عظمت و بزرگواری این مرد فرهیخته و دانشور و دانش پرور بود که شیفته علم و فرهنگ و اهل علم و کارهای خیریه و نیکوکاری بود و گردآوری آن همه آثار گذشتگان که فقط در کتابخانه مجموعه ربع رشیدی بالغ بر شصت هزار جلد کتاب و هزار نسخه قرآن مجید می‌شده و همچنین احداث کتابخانه‌هایی در دیگر شهرها دلیل بر شیفتگی بسیار وی به کتاب بوده است.

چنانکه اشاره شد، او نه تنها شیفته کتاب و گردآوری آن بود، بلکه شیفته مطالعه و تألیف و تصنیف نیز بود و همان گونه که اشاره کردیم، کتاب جامع التواریخ خویش را در فاصله میان هنگام اذان صبح و طلوع آفتاب یعنی ما بین الطلوعین نوشته است.

آثار و تألیفات خواجه رشیدالدین عبارت است از: الاحیاء و الاثار در علم فلاح

که مختصر آن با عنوان علم فلاح، به کوشش نجم الدوله در ۱۸۸ صفحه، در تهران و در سال ۱۳۲۴ قمری، چاپ و منتشر شده است؛ جامع التواریخ که با عناوین تاریخ غازانی و جامع رشیدی هم شهرت دارد و برخی از اجزا و بخش‌های مختلف این اثر به کوشش برخی از مستشرقان روسی، آلمانی و فرانسوی با عناوین جامع التواریخ و تاریخ مبارک غازانی، در سال‌های ۱۸۳۶، ۱۸۴۴، ۱۸۴۷، ۱۸۵۸، ۱۸۸۸، ۱۹۱۱، ۱۹۲۹، ۱۹۴۰، ۱۹۴۱ و ۱۹۵۷ م در اروپا و در سال‌های ۱۳۱۳، ۱۳۳۶، ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ ش در تهران، به زیور طبع آراسته شده است. بخش‌های چاپ شده، در مورد تاریخ قبایل مختلف مغول و اتراک، تاریخ اجداد چنگیز و خود چنگیزخان مغول، جانشینان چنگیز تا هلاکو، تاریخ زندگانی هلاکو، داستان غازان خان، اوکتای قآن تا تیمور قآن، تاریخ طبرستان و گیلان، اباقآن و سلطان احمد و ارغون‌خان و گی خاتون، مقدمه جامع التواریخ، تاریخ سلطان محمود، تاریخ دیلمان و آل بویه و سامانیان، تاریخ فرقه اسماعیلیان الموت و تاریخ افرنج یا تاریخ فرنگ است؛ مفتاح التفاسیر یا تفسیر قرآن یا تفسیر رشیدی؛ رساله سلطانیه؛ دیوان شعر؛ جامع التصانیف؛ الرشیدیه؛ لطائف الحقائق فی العقائد؛ التوضیحات فی العقائد التوصیف و بالآخره کتاب مکاتبات رشیدی که به کوشش محمد ابرقوئی و به تصحیح محمد شفیع لاهوری، در سال‌های ۱۳۶۴ و ۱۳۶۷ ق، در لاهور چاپ و منتشر شده است.

۱۵۲. سلطان ملک مؤید هزبرالدین دواودین ملک مظفر یوسف بن عمر بن علی

۱۵۲. ذیل تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۷۰۱ - ۷۴۶ ق)، ص ۱۸۹ - ۱۹۰؛ ذیل العبر، ص ۱۲۰؛ الاعلام بوفیات الاعلام، ص ۳۴۰؛ دول الاسلام، ۲/۲۲۶؛ المختصر فی اخبار البشر، ۴/۹۱؛ تاریخ سلاطین الممالیک، ص ۱۷۳ (سنه ۷۲۲)؛ مرآة الجنان، ۴/۲۶۱؛ طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ۹/۱۰۲؛ نثر الجمال، ۲/ برگه ۱۵۲ ب؛ تاریخ حوادث الزمان، ابن جرزی، ۲/۸۵ - ۸۶؛ الوافی بالوفیات، ۱۳/۵۰۱؛ اعیان العصر، ۳/۳۵۱ - ۳۵۳؛ فوات الوفيات، ۱/۲۱۴؛ درة الاسلاک، ۱/ برگه ۲۲۵؛ تذکره النبی، ۲/۱۲۲؛ العقود اللؤلؤیة، ۱/۲۴۰ و ۲/۳۵؛ غایة الامانی، ۱/۴۹۴؛ السلوک مقریزی، ۲/۲۳۴؛ الدرر الکامنة،

بن رسول عزیزالدین ترکمانی الاصل، صاحب الیمن (متوفی ۷۲۱ ق / ۱۳۲۱ م)، پادشاه یمن که دوستدار علم و عالمان بود.

تاریخ تولدش دانسته نیست و همچنین مشخص نیست که در کجا متولد شده است، فقط می‌دانیم که اصل وی ترکمانی است و پدرش پادشاه یمن بوده و خود او و برادرش هم به سلطنت یمن رسیدند. او از کسانی مانند محب الدین طبری و همقطاران او کسب فیض کرد و علوم متداول را فرا گرفت.

ملک مظفر هنگامی که زنده بود، پسران خود، ملک اشرف و ملک مؤید را به عنوان جانشینان خویش معرفی کرد. مؤید از این کار پدر به شدت ناراحت شد و از یمن خارج گردید و به دریا رفت و آنگاه که پدرش در سال ۶۹۴ قمری، دیده از جهان فرو بست و اشرف مسلط بر اوضاع و پادشاه یمن گردید، مؤید از دریا به عدن برگشت و بر آن شهر تسلط و غلبه یافت. در مقابل، ملک اشرف، سپاهی را تجهیز کرد و فرماندهی آن را به پسر خویش سپرد و او را برای مقابله با مؤید برادر خود، به سوی عدن و به جنگ وی فرستاد، اما مؤید سپاه برادر خود را در هم شکست. سپس، مؤید به نزد برادرش ملک اشرف شتافت و از وی اطاعت کرد و سرسپردگی خود را ابراز نمود و چون در سال ۶۹۶ قمری برادرش ملک اشرف چشم از جهان بر بست، مؤید به سلطنت رسید و پسر برادرش، الباهر، با او بیعت کرد و سر تعظیم فرود آورد.

از آن پس، وی به حکومت و سلطنت پرداخت، تا اینکه در ذی حجه ۷۲۱ به دیار باقی شتافت و در کنار برادرش در همان مدرسه‌ای که او دفن شده بود، روی در نقاب خاک کشید.

شیفتگی وی به کتاب:

او دوستدار خیر و نیکوکاری بود و همیشه به دیدار و زیارت صالحان می‌رفت

و به اهل علم و اهل فضل و ادب احترام می گذاشت. از این رو وقتی مردم شهرت خوشرفتاری او را شنیدند و فهمیدند که وی دوستدار علم و عالمان و اهل فضل و فضایل است، از اطراف و اکناف به نزد او شتافتند و او مقدم آنان را گرامی داشت. آنان که به نزد او می آمدند چون از اهل علم و ادب بودند و شیفتگی وی را به کتاب می دانستند، نسخه های مختلفی از کتاب ها و آثار عالمان را برایش هدیه می بردند و او در مقابل به آنها بخشش های فراوان می کرد تا بدین کار تشویق شوند. از آن جمله نوشته اند که شخصی نسخه ای از کتاب الاغانی ابوالفرج اصفهانی را به وی هدیه نمود و او در برابر مبلغ ۲۰۰ دینار مصری به او داد.

ملک مؤید از این راه توانست کتاب های فراوانی از اطراف و اکناف گرد آورد و کتابخانه ای بسیار نفیس ایجاد کند که به نقل مورخان حدود صد هزار مجلد کتاب، در رشته های گوناگون علمی، در آن فراهم آمده بود و این نشان می دهد که او علاقه فراوانی هم به علما داشته و هم شیفته کتاب بوده است. چنانکه نوشته اند کتاب های کفایة المتحفظ و مقدمه باب شاد و التنبیه را مطالعه و حفظ کرده بود.

۱۵۳. نجم الدین ابومحمد حسن بن محمد بن کمال الدین محمد بن حسن بن محمد بن حسن قرشی قرطبی کرکی صفدی (۶۵۸ - ۷۲۳ ق / ۱۲۶۰ - ۱۳۲۳ م) عالم فاضل، منشی و خطیب بلیغ.

وی در کرک دیده به جهان گشود و در همانجا پرورش یافت و سپس عازم مصر گردید و در آنجا از عالمان آن دیار دانش آموخت. سپس به شام رفت و فقه و حدیث فرا گرفت و پس از آن به صدف بازگشت و در آنجا مستقر گردید و به تدریس و تبلیغ پرداخت و جمعی از وی دانش آموختند که از آن میان فخرالدین ابن مصری و بهاء الدین

۱۵۳. ذیل تاریخ الاسلام ذهبی (حوادث و وفیات ۷۰۱ - ۷۴۶ ق)، ص ۲۰۶، ۲۰۹؛ الوافی بالوفیات،

۲۵۷/۱۲ - ۲۶۳؛ اعیان العصر، ۲۳۲/۲ - ۲۴۴؛ مرآة الجنان، ۲۷۰/۴؛ المنهل الصافی، ۱۳۴/۵؛ الدرر

الکامنة، ۳۴/۲ (۱۲۶/۲)؛ شذرات الذهب، ۶۱/۶.

بن امام المشهد را می‌توان نام برد، اما نامدارترین فردی که از او بهره گرفته است صلاح الدین خلیل بن ایبک صفدی، صاحب کتاب الوافی بالوفیات است که به تفصیل شرح استاد خود را در آن کتاب نوشته و پنج صفحه از اشعار او را نیز آورده است.

پدرش خطیب قلعه صفد بود و او به نیابت از پدر خود به خطابه در قلعه صفد می‌پرداخت و در همان صفد نیز به کتابت انشا مشغول بود تا آنگاه که امیر سیف الدین بتخاض به صفد آمد و شیخ شهاب الدین بن غانم نیز با او بود. زین الدین عمر بن حلاوات را شیخ نجم الدین صفدی نزد خود آورده بود که می‌نوشت و به این کار مشغول بود، تا اینکه بین آنان و بین قاضی شرف الدین حاکم صفد و دیگران اختلاف افتاد و آنان با هم اتفاق کردند که زین الدین که نایب نجم الدین بود در کتابت انشا و توقیع، از آن پس وی به جای نجم الدین باشد و نجم الدین فقط خطیب جامع صفد باشد. پس از این واقعه، او را مورد اذیت و آزار قرار دادند و او پنهانی به دمشق رفت و امیر سیف الدین بلبان جوکندار در دمشق که او را در صفد می‌شناخت، وی را استخدام کرد که در دیوان انشای دمشق مشغول به کار شود.

قاضی محی الدین بن فضل الله که به امانت‌داری او اعتماد و اطمینان داشت، وی را به خود نزدیک کرد و گرامی داشت و نزد او به کتابت مشغول بود و خطابت مسجد جامع جراح در دمشق به او واگذار شده بود.

امیرسیف الدین کرای نیز وقتی به عنوان نیابت حکومت به دمشق آمد، چون نجم الدین را هنگامی که در صفد بود می‌شناخت و به امانت‌داری وی اعتماد داشت، او را بسیار مورد احترام و اکرام قرار داد و متولی امور کتابت خود نمود و چنان به وی نزدیک شد که به او منسوب گردید و از این راه رنج بسیاری برد و به مخدوم خود نصایحی کرد که امیر سیف الدین با دمشقیان دشمن شد و این امر مردم دمشق را بر او شوراند و چون سیف الدین دستگیر گردید، نجم الدین پنهان شد و نجات یافت و به صفد بازگشت و دوباره به امر خطابه و کاتبی دیوان انشا منصوب و مشغول به کار شد و بار دیگر پس از مذاکرات بسیار، وی و زین الدین بن حلاوات، مشترکاً به کار

پرداختند و مدتی چنین بود تا اینکه میان آنان اختلاف بالا گرفت و هر دو به دمشق فرا خوانده شدند و امیر سیف الدین تنکز، آن دو را مخیر کرد که هر یک وظیفه‌ای را به عهده بگیرند و نجم الدین همان امر خطابه قلعه صغد و جامع شهر صغد را به عهده گرفت و زین الدین در امر دیوان انشا و کتابت و تویع باقی ماند.

نجم الدین مدت‌ها به امر خطابه مشغول بود تا اینکه در ماه رمضان ۷۲۳؛ با مرگ ناگهانی دیده از جهان فرو بست و در همان شهر به خاک سپرده شد. صفدی در تعریف و توصیف از او گوید: هرگز به گوشم نخورد خطیبی که فصیح‌تر از او باشد و کلام و سخن او چنان تأثیر عمیق و شگفتی داشت که گوش را می‌نواخت و به دل می‌نشست.

خط او نیکو و زیبا و نظم وی به غایت سریع بود. نظمش رشیق‌تر از نثرش بود و بر انشا و کتابت قدرت فراوان داشت. او اشعری القصیده و شافعی مذهب بود.

شیفتگی وی به کتاب:

نجم الدین دوستدار اهل علم بود و نسبت به شاگردان خویش و طالبان علم، شفقت فراوانی داشت و به آنان احترام می‌گذاشت و گروهی از فضلا و طالبان علم نزد او دانش آموختند و کمتر کسی بود که در درس او شرکت کند و عالم و آگاه و متنبه نشود. صفدی که از شاگردان اوست درباره وی نوشته است که در مبادی تعلیم کسی را مانند وی ندیدم، چنانکه در حین درس، ذهن و فکر کسانی که نزد او درس می‌خواندند را باز می‌کرد و راه‌های استفاده‌های فکری آنان را می‌گشود و کسی را مانند وی در تطبیق قواعد علم نحو بر قواعد علم منطق ندیدم که چنان استاد باشد. وی مردی عفیف و پاکدامن بود. صفدی و دیگران در مورد شیفتگی و حرص و ولع نجم الدین نسبت به کتاب و عشق بازی با کتاب، به صراحت نوشته‌اند و گفته‌اند که وی دوستدار کتاب بود، در گردآوری و تهیه کتاب‌های نفیس، حرص و ولع فراوان داشت و در این راه مبالغه می‌کرد.